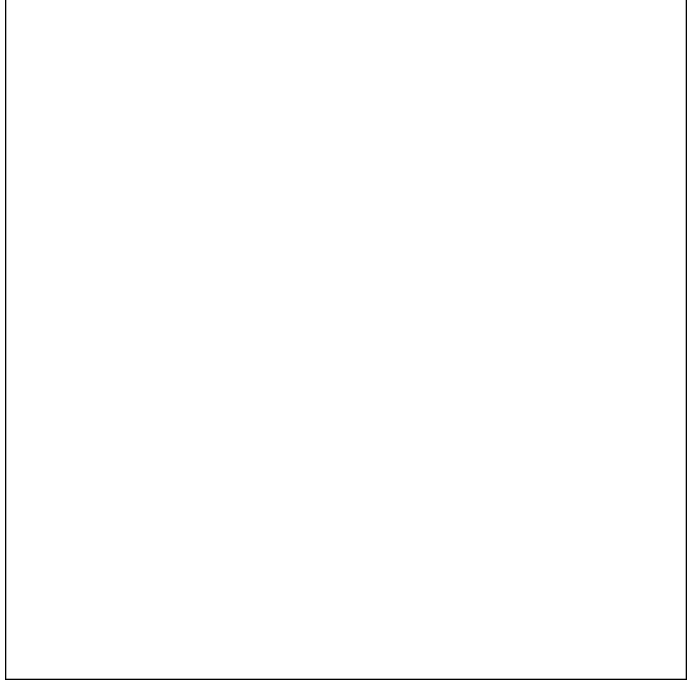


تیرمردی نه جنوانی شوهر



✎ Aranya
☑ Sunniva Høiby-Øiset
📄 Sam Saf
|| 5
☺ فارسی Fa



LIDA Stories

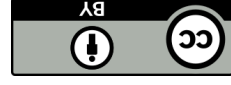
lidastories.net

تیرمردی نه جنوانی شوهر

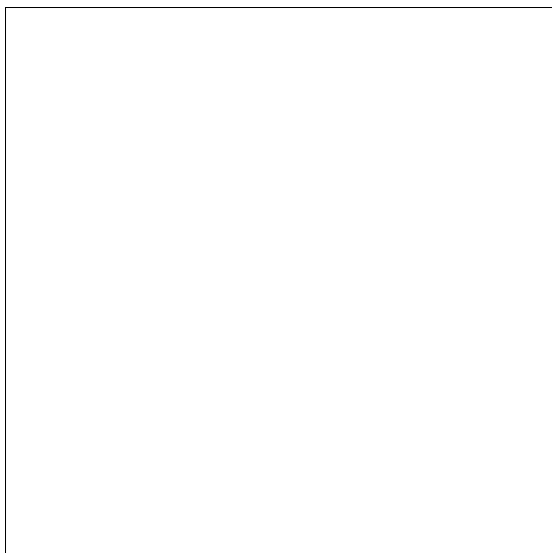
✎ Aranya

☑ Sunniva Høiby-Øiset

📄 Sam Saf



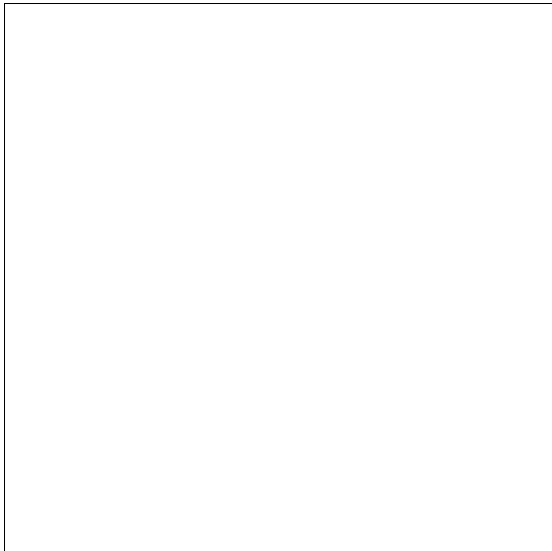
This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 4.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>



من فکر می کردم مردان نروژی بهترین مردان جهان هستند،
اما این درست نیست! قبل از ملاقات با مردی که شوهرم شد،
در کلاس ای در بنگوک کار می کردم و اون در پی زندگی می
کرد. ما از طریق اینترنت با هم آشنا شدیم و در نهایت یک زوج
شدیم.

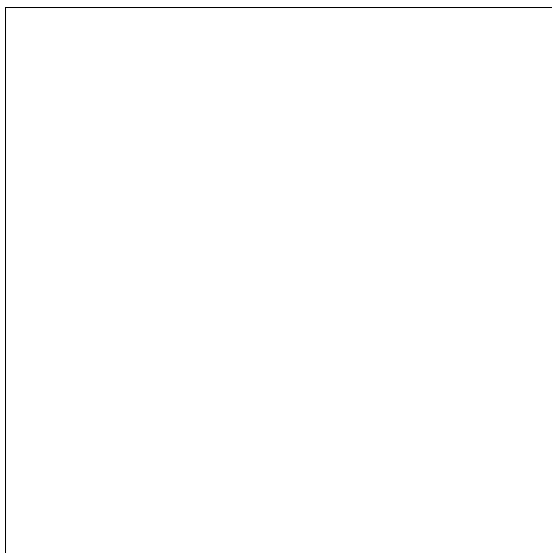
۱۶۰۰

باید از این جهت که این کتاب در این باره
از این جهت که این کتاب در این باره
باید از این جهت که این کتاب در این باره

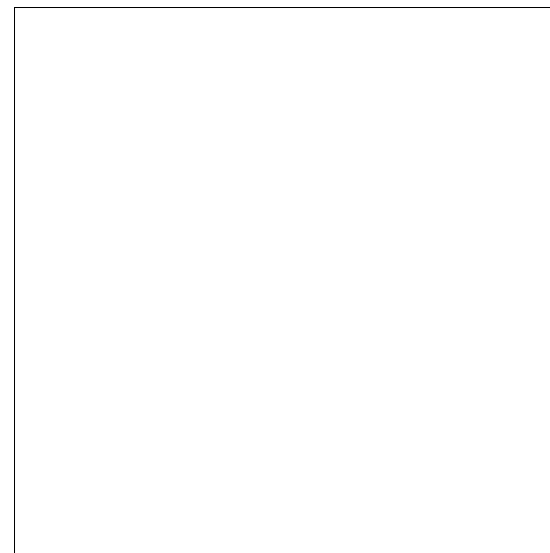




ه به نروژ نقل مکن کردیم و من برای پذیرایی زین نروژی به مدرسه رفتم. دوران سختی بود. من گواهیمه رانندگی نداشتم و شوهرم مجبور بود هشین من وڈ مدرسه بیره، منتظرم بمونه و برم گردونه. مسیر رفت و مسیر برگشت، هر کدوم یک ساعت طول می کشید. بعد از مدتی به یک چینی نزدیکتر به مدرسه نقل مکن کردیم، اه اون همچن اصرار داشت که من روڈ هشین به مدرسه برسونه. او نمی خواست من تنهایی و پیده برم.



در عوض اون شغل دیگه ای برای من داشت - بسختن یک گراژ. اون رئیس بود و من همه کارها را انجام دادم. اون نمی‌تونست کار زیادی انجام بده، چون مریض بود. او هن هیچی از پولی که از بسخت گراژ به دست آورده بود به من نداد.



یک روز گفت وقتی تو خونه تنه میمونه حوصله اش سر می‌ره، پس تصمیم گرفته بید یک سگ بگیریم. من سگ نمی‌خواستم چون بعد از مدرسه خسته بودم و تکلیف داشتم. او گفت که هر روز سگ را برای پیاده‌روی می‌بره، اِه در نهایت مجبور شدم از هردو، هم از سگ و هم از شوهر بگیرم، مراقبت کنم.